سخنـــی در باره اخراج مهدی سامع (با نگاهی به گذشته جنبش چپ ایران) .

مهدی سامع که از سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) اخراج شده ، طی نامه ای به مسعود رجوی انفراداً به شورای ملی مقاومت پیوسته است . برای روشن شدن این حرکت و شباهت آن با پیوستن فرخ نگهدار اکثریتی به حزب توده ، به عقب به سالهای ۱۳۲۰ باز میگردیم :

ویژگی اصلی جنبش مارکسیست ـ لنینیست ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ ، تسلط افکار و سیاستهای راست روانه است . جدا از برخی نقطه نظرها و مواضع صحیح انشعابیون حزب توده و نظرات اسحاق ایوم رضائیه ای در " چه باید کرد " تر و انشعاب اول از حزب توده و نظرات گروه حجار برهبری انور خامه ای و تلاشر گروه و کیون باقر امامی ، باقی حرکت های سیاسی جنبش دمکراتیک و توده ای و مردمی ایران را در واقع سیاست های راست روانه و دنباله روی حزب توده که چیزی جز خط گذاریهای سفارت شوروی در تهران توسط عوامل سر سپرده خود نظیر آراداشمر و کامبخش نبود (و تحت عنوان سیاست جاری کمینترن تحمیل میشد) تشکیل میداد و بوسیله آنها رهبری میشد . بنا بر این در سالهای ۲۰ ، جوانه های جنبش میهن ـ لامی بسیار نورس و ضعیف بودند و در آن عنصر ایدئولوژیک پرولتاریا در برابر تسلط رنگ آمیزیهای متنوع و مختلف افکار خرده بورژوایی و حتی فئودالی و ما قبل سرمایه داری ، به گوشه ای خزیده بود .

تاوان این راست روی را جنبش میهن ـ لامی و طبقه کارگر ایران با سرکوب و نابودی کلیه سازمانهای دمکراتیک و پرولتاری در سالهای ۳۰ پرداخت . پس از کودتای ۲۸ مرداد از جنبش جدا از حزب توده چیزی جز سه حرکت نطفه ای و ضعیف باقی نماند بود : حرکت اول را بقایای عناصر و سازمانهای بورژوازی ملی و خرده بورژوازی بازار تحت نام نهضت مقاومت ملی ایران (که نهضت آزادی بعدها از میان آن برخاست) تشکیل میداد . حرکت دوم اتحادی بود از باقیمانده عناصری از گروه "حجار" و گروه " تضاد بون " و نیز برخی از کارگران " کورژوک " (محفل) های کیون باقر امامی که در آذر ماه ۱۳۳۴ تحت نام گروه " جریان " اعلام موجودیت کردند و در حقیقت تیلوری بودند از برخی عقاید باقر امامی و انشعابیون حزب توده و انور خامه ای . اینان مرزبندی نسبتاً روشنی با سیاست های تشکیلاتی و نقطه نظرات غیر مارکسیستی حزب توده داشتند و با کمک گرفتن از ترجمه هایی از آثار مائو تسه دون ، اندیشه خود را تکامل میدادند و تا سال ۱۳۴۲ که بدلیل بحران های داخلی و انشعابات پی در پی تکه تکه شدند ، نطفه هایی از دریافتهای مارکسیستی را حمل میکردند . حرکت سوم را کوشش های عناصر و محفل های انتقادی حزب توده نمایندگی میکرد : از جمله تلاشهای بیقرارانه و متمایل به چپ یکی خسرو روزبه ، گروهها و محافل مطالعاتی نا پیگیر نظیر " رزمندگان خستگی ناپذیر حزب توده ایران " ، بقایای دموکرات های آذربایجان ، محافلی که حول شخصیت هایی از حزب توده نظیر محمود منصف ، پرویز شهریاری باقر مؤمنی ، ازگلی و خانواده انصاری (نگهدار) گرد آمدند و بالاخره چند محفل دانشجویی که بوسیله دانشجویان سرشناس آن زمان نظیر مُخبر از دانشکده فنی ، ناصر بانکی از دانشکده علوم ، ایرج واحدی پور و سلیمانی از پزشکی ، بیژن جزنی از ادبیات و حسن ضیاء ظریفی از دانشکده حقوق هدایت میشدند . همزمان با این حوادث ، در خارج از کشور نیز جوانه های مارکسیستی ـ لنینیستی در جریان انتقاد از حزب توده رشد میکرد که سازمان انقلابی و سازمان طوفان از بطن آنها بوجود آمدند .

بحران بزرگ درون جنبش چپ و تکوین چپ جدید از دل آن در سالهای ۴۲ ـ ۴۳ روی میدهد که مصادف است با انتشار نامه انتقادی ۲۵ ماده ای حزب کمونیست چین به حزب کمونیست شوروی که خود تاثیر مهمی بر تفکر سیاسی روز بجا میگذارد . چپ جدید از همان آغاز پیدایش خود نه فقط حزب توده بلکه حتی انتقادیون حزب توده و گروه جریان را نیز دچار بحران کرد . اینان با تنفر از ماهیت طبقاتی ، سیاسی ، تشکیلاتی و سبک کاری حزب توده ، خواستار تشکیل حزب کمونیست بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم بودند و گذار انقلابی را نه مسالمت آمیز که قهر آمیز میدانستند و با رویزیونیسم خروشچفی مرزبندی داشتند ، گرچه در مقابله با راست رویها ، سازشکاریها ، خیانتها ، باند بازیها و نابانی های ۲۰ سال گذشته ، ناگزیر بعضاً به نظریات و عملیات چپ روانه روی میاوردند و اینجا و آنجا تحت تاثیر کاستریسم و گواریسم ، رگه هایی از آنارشیسم را بشکل التقاط با مارکسیسم بروز میدادند .

در اوایل سال ۱۳۴۰ بکمک و رهنمود کمیته مرکزی حزب توده ، ایران در خارج از کشور و با نفوذ و اطلاع ساواک ، توسط عباس شهریاری (موسوم به مرد هزار چهره) ، تهرانی ساواکی و ایرج واحدی پور (که البته ساواکی نبود) تشکیلاتی در

تهران تا "سیس شد . بیشتر منفردین حزب توده از جمله بیژن جزنی به این تشکیلات پیوستند (در آن سالها دانشجویان توده ای دانشگاه تهران خود را منفردین مینامیدند) . هدف ساواک از کمک به "تشکیلات تهران" متشکل ساختن بقایای توده ای ها ، شناسایی و وارد آوردن ضربه قاطع و تمام کننده بر آنان بود . دیگران مشکوک بودن این تشکیلات را به توده ای های منفرد بارها گوشزد کرده بودند ولی برخی از آنها این تذکرات را شایعاتی از سوی عناصر وابسته به امپریالیسم دانسته و خود را در بست در اختیار این توطئه جدید رژیم گذاشتند . در این میان ، رژیم شاه و ساواک نیز که از نطفه های چپ جدید به هراس افتاده بودند ، تلویحاً به لجن پراکنی های تشکیلات تهران و بقایای توده ای های طرفدار شوروی و خروشچفی علیه چپ جدید روی خوش نشان میدادند . همزمان رابطه حکومت شاه با دولت شوروی به گرمی گرائیده و عناصری از ساواک بویژه توده ای های ساواکی شده ، طرفداران شوروی را "عاقل" و چپ ها را "خطرناک" ارزیابی میکردند . بدینگونه است که تشکیلات تهران و تشکیلات جنوب (خوزستان) برای بدام انداختن انقلابیون و در عین حال لجن پراکنی و کینه توزی علیه نطفه های حرکت میم ـ لامی ، در خدمت رژیم قرار گرفت.

جنبش چپ جدید سالهای ۴۲ تا ۴۶ بیشتر در پی مطالعه و تحقیق و بررسی و آزمایش راه حلهای مبارزات خلقی و اشکال مختلف آنها از جمله مبارزه مسلحانه بود ، و در عین حال به تسویه حساب با راست رویهای گذشته اهمیت بسزایی میداد . تظاهراتی که به مناسبت چهلم تختی در سال ۱۳۴۶ بوسیله دانشجویان برپا شد ، فرصتی بود برای ابراز وجود گروههای کوچک چپ که اغلب آنها خود انگیخته و دارای رگه هایی از اندیشه آنارشیستی بودند ، چهره هایی نظیر پاکزاد از گروه فلسطین و ... و بالاخره جناب مهدی سامع دانشجوی دانشکده پلی تکنیک و کسان دیگر بعنوان عناصری از گروههای کوچک فوق به میدان آمدند . لازم به تذکر است که در این تظاهرات گروه بیژن جزنی نقشی نداشت ، چه بدلیل وابستگی تختی به انشعابیون حزب نیروی سوم شاخه محمد خنجی و حجازی ، مخالفت دیرینه با وی داشت . بر خلاف بیانیه اعلام مواضع سیاسی آقای مهدی سامع (روزنامه مجاهد شماره ۱۶۲ ـ ص ۱۶) که میگوید : "من از فعالترین گردانندگان مبارزات صنفی دانشجویی در سالهای ۴۶ و ۴۷ و از فعالین مراسم چهلم شادروان تختی در دانشکده پلی تکنیک تهران که بخشی از فعالیت گروه شهید جزنی را تشکیل میداد بودم . در ضمن یکی از فعالین فعالیت مخفی سالهای ۴۸ و پس از دستگیری در سال ۴۸ و از این زمان تا سال ۵۷ که از زندان آزاد شدم ، یکی از فعالین مبارزه در داخل زندان بودم . طی فعالیت در زندان بدنبال نظرات رفیق شهید جزنی و ادامه مبارزه در یک فعالیت ممتد و نزدیک تشکیلاتی با وی ..." اولاً گروه جزنی در مراسم چهلم تختی شرکت فعال و تعیین کننده ای نداشت ، حال اگر بعدها در زندان آقای مهدی سامع در ارتباط نزدیک با بیژن جزنی ، متقاعد شده که در مراسم چهلم تختی نه به صورت عضوی از یک گروه کوچک خود انگیخته بلکه بعنوان کادر برجسته جنبش چپ حضور داشته ، امری است که با واقعیت مهدی سامع بعنوان یک فعال دانشجویی آنهم با انگیزه های جلف و خود بسنده انه آنارشیستی اش در آن هنگام مطابقت ندارد . چگونه چنین شخص بی مایه ای بخود اجازه میدهد بنا بر مصلحت وحدت کردن با یک عنصر و بخاطر یار گیریهای مبتذل و "مذاکره از بالا" ، به قلب وقایع تاریخی بپردازد ؟ ثانیاً آنچه که مهدی سامع "فعالیت ممتد و نزدیک تشکیلاتی با شهید جزنی" مینامد ، در حقیقت تلاش پیگیرانه وی در زندان در لجن پراکنی علیه مارکسیسم ـ لنینیسم تحت عنوان مائوئیسم ، مارکسیسم ـ لنینیسم ملی ـ گرا و غیره و داخل شدن در گروه "ضربت" بیژن جزنی در زندان برای مقابله با مخالفین سیاسی اش بوده است . نشریه مجاهد در شماره ۱۶۰ ، ص ۳ تحت عنوان "توضیح مجاهد" کاسه داغ تر از آش شده و با استقبال از خصلت دریوزگی مهدی سامع مینویسد : "ما میدانیم او فعالیت های مبارزاتی خود را در گروه شهید جزنی ـ یکی از دو جریان اصلی سازمان چریکهای فدایی خلق ـ آغاز نمود و در سال ۴۹ در ارتباط با چریکهای فدایی دستگیر و در بیدادگاههای شاه خائن به ۱۵ سال زندان محکوم شد" ـ ملاحظه میشود که نشریه مجاهد همچنانکه سابقه تشکیل سازمان خودشان را از سال ۴۶ به سال ۴۴ کش آورده ، سابقه مبارزاتی جناب سامع و عضویت او در گروه جزنی را طولانی جلوه داده و حتی بر خلاف اقرار صریح خود سامع به قبل از سال ۴۹ بر میگردانند و به این هم اکتفا نکرده و جزنی را یکی از گروههای تشکیل دهنده چریک های فدایی قلمداد میکنند . در صورتیکه همچیک از این دو مسئله حقیقت ندارد . مهدی سامع پس از ورود به زندان با گروه فلسطین همراهی میکرد و در اختلافات درون این گروه پا منبری کسانی را میگرد که مظهر انحراف ریشه ای از مارکسیسم لنینیسم بشمار میرفتند . مجاهد چنین ادامه میدهد : "او در زندان شاه در مقابل گرایشات و تمایلات اپورتونیستی (۴۱ بر علیه مشی مسلحانه و گرایشات آنارشیستی ، همواره در کنار فدایی خلق بیژن جزنی از اصول و آرمانهای فدایی خلق در

این رابطه دفاع مینمود " . مسئله اصلاً اینطور نبود . جناب آقای سامع که در آغاز ورودش به زندان دنبال رو پالتزاد بود ، بعد ها قطب عوض کرد و هوادار جزنی شد و حالا هم میرود که توجه رجوی بشود . این دنباله روی فرصت طلبانه در پیشانی وی حک شده و عجیب است که این تجسم عریان آنارشیسم خرده بورژوایی، بزعم مجاهد ، با آنارشیسم مبارزه میکرده است. جل الخالق !؟

جناب مهدی سامع در زمینه سیاست، برای اخلال در جنبش میم ـ لام و به تباهی کشاندن آن در حقیقت جا پای توده ای های بظاهر انتقادی میگذارد و در رویای طلایی وحدت با مجاهدین در سالهای اول دهه ۱۳۵۰ (که بازیگران اصلی آن از یکطرف سعادتی و رجوی و از طرف دیگر پاک نژاد و جزنی بودند) بسر میبرد و بظاهر با سوسیالیسم تخیلی فرخ نگهدار مرزبندی دارد زیرا به نقل از صفحه ۱۸ شماره ۱۶۴ مجاهد میگوید :" ما همچنین با نظرات سوسیالیست های تخیلی معتقد به راه رشد غیر سرمایه داری بدون رهبری طبقه کارگر که نماینده برجسته آن حزب خائن توده و خائنین موسوم به اکثریت هستند ، قاطعانه مبارزه و مرزبندی میکنیم. " . چنین قاطعیتی از سوی مهدی سامع وجود ندارد . بلکه صرفاً عبارت پردازی عوامفریبانه میکند زیرا مگر نه اینکه وی منفرداً در " شورای ملی مقاومت " عضو شده و وزنه اصلی شورا را مجاهدین دانسته و پیروزی مجاهدین و تسلط آنان را بر شورا (بقول خودشان تنها آلترناتیو آینده ایران) تائید کرده و بطور خلاصه به افتخار مزدوری مجاهدین نائل آمده و سر دسته سازمان چپ مزدور و مجاهد ساخته گردیده است . پیروزی مجاهدین بفرض محال که محال نیست، پیروزی ای از نوع جریانات خرده بورژوایی در برخی کشورهای عربی و شمال آفریقایی و در بهترین حالت پیروزی ناصریسم در مصر خواهد بود . این همان تائید رادیکالیسم قلابی و دروغ بزرگ خط امام خمینی از سوی حزب توده و باند نگهدار تحت پوشش راه رشد غیر سرمایه داری به صورتی دیگر است. در حقیقت راه رشد غیر سرمایه داری حضرت سامع همان پیروزی مجاهدین است . جمله پردازی ها و قافیه بافی های جناب مهدی سامع نه واقعیت مجاهدین و نه رادیکالیسم کاذب علی زرکش و رجوی را پنهان نخواهد ساخت ، بویژه که خود آنان هر چند گاه یکبار ـ تحت عناوینی از قبیل " پیام مسئول اول نظامی سازمان از ایران " ـ بجای مقابله با رژیم خمینی با تهدید و ارعاب مخالفین سیاسی شان ، روحیه خود را تقویت میکنند . به اظهارات جناب سامع باز گردیم، جناب ایشان برای حقنه کردن محبت روس ها رندانه از درب دیگر وارد شده و میگوید :" ما که خود را جزئی از جنبش جهانی کمونیستی و انقلابی میدانیم ، معتقدیم که سه روند انقلابی در جهان کنونی یعنی مبارزات دمکراتیک ضد امپریالیستی ملل تحت ستم ، کشورهای سوسیالیستی و کشورهای مترقی . . . در همین رابطه ضمن اینکه ماهیت احزاب کشورهای سوسیالیستی را در مجموع پرولتری و سوسیالیستی میدانیم . . . از سوی دیگر ما با تزهای ارتجاعی " سوسیال امپریالیسم " و با تزهای التقاطی که نهایتاً ماهیت پدیده مورد بحث را صریح و روشن مشخص نمیکند به صرف کنی گویی هایی چون " رویزیونیسم عالب " و " سلطه رویزیونیسم " و " دولت کارگران و خرده بورژوازی " و . . . مرز بندی قاطعی داریم " . و یا را از این هم فراتر نهاده ، در شماره ۱۶۴ مجاهد " از مبارزه کشورهای سوسیالیستی و مترقی علیه امپریالیسم و نیز از مبارزه برای صلح و تشنج زدایی " حمایت میکند و متقابلا از آنها انتظار کمک هم دارد .

این عنصر " توجه " خود را به حراج گذاشته و پس از فدا شدن کیانوری و نگهدار خود را آماده مزدوری اربابان روسی میکند و چون پوشیدن این قبای رذالت احتیاج به یک سابقه مبارزاتی دارد ، برای خود شرگذشته " فعالیت ممتد " میتراشد ، و مجاهدین نیز بر حسب احتیاج تاریخی و طبقاتی شان این تنور را داغ تر کرده و برای عنصر پلیدی نظیر مهدی سامع به به و چه چه میکنند . این جناب در بیانیه اعلام برنامه (هویت) خود هر چه نقطه نظر و جملات سیاسی از تمام جیزهایی که دیده و شنیده و یحفظ کرده بود و پر از تناقض و ابهامات است ، را سر هم کرده و برای " مجاهد " فرستاده ، تا معامله ای را با دست پر انجام دهد . او در چند جا به حادثه سیاهکل در سال ۱۳۴۹ اشاره کرده و برای میراث خواری از آن ، بزرگش جلوه داده و آنرا بمثابه روند جدیدی در جنبش کمونیستی ایران معرفی میکند . صفحه ۱۳ شماره ۱۶۴ مجاهد بنقل از او مینویسد :" جریکهای فدایی کبیر و ارزنده ای همچون رفقای شهید علی اکبر صفایی فراهانی ، مسعود احمدزاده ، امیر پرویز پویان ، اسکندر صادقی نژاد و فرماندهه و رهبر شهید ما حمید اشرف با خون خود تمام آلودگی ها ، رذالت ها و عوارض منفی خیانتهای حزب توده را پاک نمودند و جنبشی با اصالت، عمق و وسعت پایه گذاری کردند . جرقه ای که در سیاهکل روشن شد و بدنبال آن عملیات انقلابی پیشگامان جنبش انقلابی ایران ، مشت رفرمیستها و اپورتونیست ها را باز نمود . اپورتونیست ها بی عملی حسابگرانه خود را با تئوری های انحرافی توجیه و با درازگویی و پر مدعایی ، نیروهای جنبش

کمونیستی را به گمراهی سوق میدادند . مبارزه مسلحانه پیشگامان انقلابی راه را بر مدعیان دروغین مارکسیست ـ لنینیست مسدود نمود " . جناب سامع مانند همه آنارشیستها در ۱۰۰ سال اخیر در سراسر دنیا شیفتگی خود را به عمل گرایی و اراده گرایی نشان داده و مجموعه تفکرات آنارشیستی خود را بجای مارکسیسم گرفته و به دلسوزی برای گمراه نشدن جنبش کمونیستی پرداخته و به "مدعیان دروغین مارکسیسم" حمله کرده . اما مسئله اصلا آنطوری نبوده که سامع مدعی آن است ، و درست عکس آن صحیح است . دعوا بین مارکسیسم ـ لنینیسم و انقیاد طلبی های شخصی بوده که خود را فدایی خلق جا زده بود تا جریان چپ روی بچه گانه توأم با صداقت چریکهای فدایی را بلعیده و آنرا بزعم خود " از انحراف چینوفیلی و مائوئیسم و نظرات انحرافی ضد کشور دوست و برادر سوسیالیستی شوروی " نجات دهد و دقیقا تحت عناوین کذایی به جنبش چپ جدید ایران حمله میبرد . ولی آتش زیر خاکستر مارکسیسم بالاخره خود را نشان میدهد و بتدریج این عناصر مخرب و نفوذی ایدئولوژیهای بورژوایی را از درون جنبش میم ـ لامی ایران طرد میکند . آنچه جناب سامع ستون فقرات مارکسیسم مینامد در حقیقت تکرار حرکت های مسلحانه آنارشیست های قرن نوزدهم است نه مبارزه مسلحانه . او درست کار شاعری را میکند که شعر بد میسرود و آنرا به دیگران نسبت میدهد .

مهدی سامع در شماره ۱۶۲ ، صفحه ۲۶ مجاهد مینویسد : "بنظر من شکل اصلی مبارزه در شرایط کنونی مبارزه سیاسی ـ نظامی است" . منظور از سیاسی ـ نظامی این جناب چیزی جز همان عملیات ماجراجویانه آن حضرت در کردستان نیست ، که به تصدیق خود ایشان در صفحه ۲۱ همان شماره مجاهد ، آنرا چنین توضیح میدهد : "در این عملیات و پیکار قهرمانانه و شجاعانه ۱۰ نفر از رفقا شهید شدند ... و این رهبری از ما حق خون شهدا را میخواست ، ما را مسئول شهادت این رفقا معرفی میکردند " . سازمان چریکهای فدایی خلق (اقلیت) بدرستی انگشت روی نقطه حساس او گذاشته و همین را مستمسک قرار داده و خود را از شر عنصر پلیدی چون سامع خلاص کرد .

سر انجام باید گفت که در پالایش و تصفیه جنبش چپ ایران ، رگه هایی از عقل و منطق و سبک کار صحیح به چشم میخورد که باید در برخوردهای منظم و اصولی برای طرد اندیشه ها و شیوه های غیر مارکسیستی مورد توجه قرار گیرند .

هواداران حزب رنجبران ایران در پاریس .